

حارث بن عبدالله اعور همدانی، یار وفادار امیرالمؤمنین علیه السلام و یکی از چشمه های سرشار از علم و معرفت و ایمان و اخلاص و محبت اهل بیت، کسی که از دروازه شهر علم وارد شد و همواره از امام و مولای خود، دانش فرا گرفت. حارث همدانی از قبیله «همدان» که یکی از بهترین قبایل یمن بود و تمام افراد آن قبیله، معروف بودند به تشیع و ولای علی علیه السلام، مولای متقیان صلوات الله علیه عشق می ورزیدند که از آن حضرت بیت شعری نقل شده است در مدح این قوم و «سمعانی» در کتاب النسب خود آن را آورده است:

فلو كنت بواباً على باب جنة

لقلت لهمدان ادخلي سلام
من اگر دریان یکی از درهای بهشت بودم، همانا به قبیله همدان می گفتم: با سلام و تحیات وارد بهشت شوید. خوشا بحال حارث اعور و قبیله اش که اینچنین به اهل بیت عشق ورزیدند و متقابلاً علی علیه السلام درباره آنان چنان جمله ای گفت، طبق نقل یاد شده.

در هر صورت حارث همدانی از خواص یاران علی و مورد علاقه آن حضرت بود، همانگونه که «برقی» در رجال خود نقل کرده است و تمام علمای رجال بر آن اجماع نموده اند.

حدیث معروف حارث

شعبی که یکی از قضات دست نشاندۀ بنی امیه است و در عدالت نسبت به اهل بیت کوتاهی نکرده است روایت جالبی را از حارث نقل می کند که گرچه این روایت برای شیعیان تازگی ندارد ولی

یاران امامان

حارث بن عبدالله همدانی

سید محمد جواد فهری

نقل کرد آن از زبان «شعبی» خالی از لطف نیست.

ابوعمر و یزید گوید: شعبی هرگاه به قضاوت می رفت، در بین راه، در مغازه من توقفی می کرد و استراحت می نمود. روزی به من گفت: ای اباعمر! حدیثی جالب برای تو دارم که میل داری آن را بشنوی. من از او خواستم که آن حدیث را برایم تعریف کند ولی آن روز چیزی نگفت، تا اینکه پس از مدتی از او خواستم آن حدیث را برایم بازگو کند. او گفت: از حارث اعور شنیدم که می گفت:

شعبی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شدم. حضرت فرمود: ای اعور! چه شد که به دیدن ما آمدی؟

عرض کردم: به خدا قسم، دوستی و علاقه ام به شما مرا به اینجا آورده است.

حضرت فرمود: به تو سختی گویم

که از آمدنت خرسند گردی. «اما انه لا يموت عبدٌ يحبني، فتخرج نفسه حتى يراني حيث يحب ولا يموت عبدٌ يبغضني فتخرج نفسه حتى يراني حيث يكره». هان! به تحقیق نمی میرد بنده ای از بندگان خدا که مرا دوست می دارد مگر اینکه پس از قبض روحش مرا ببیند بگونه ای که دوست می دارد و نمی میرد بنده ای که با من دشمن است مگر اینکه پس از قبض روحش مرا بگونه ای ببیند که خوشایندش نباشد.

سید حمیری رحمه الله علیه این روایت را به شعر درآورده چنین گوید:

قول علي لحارث عجبت كم ثم اعجوبة له حملا
يا حارث همدان من بيت بري من مؤمن او منافق قبلا
بعرقي طرفة واعرفه بنعته واسمه وما فعلا
وانت عند الصراط تعرفني فلا تخف عشرة ولا زلا
اسبقك من بارد علي ظمأ تخاله في الحلاوة العسلا
اقول للنارحين توقف للمع لحن دعيه لا تقربني الاجلا
دعيه لا تقربيه ان له حبلًا بحبل الوصي متصلا

شیخ طوسی در امالی نقل می کند: «اصبغ بن نباته گفت: حارث همدانی همراه با گروهی از شیعیان - که من هم جزء آنها بودم - بر حضرت امیر علیه السلام وارد شدیم. حارث خیلی آهسته و به سختی راه می رفت چرا که بیمار بود. حضرت امیر علیه السلام به استقبالش آمد - که او دارای منزلی ویژه نزد حضرت بود - و به او فرمود: حارث! دنیا را چگونه می یابی؟

حارث عرض کرد: سرد و گرم دنیا را بسیار چشیده ام ولی چیزی که سخت مرا نگران کرده است، نزاع یارانست می باشد!

حضرت فرمود: سر چه نزاع می کنند؟ عرض کرد: درباره شما! گروهی افراطی هستند و درباره ات غلومی کنند و گروهی کوتاه می آیند و به شما چندان



اهمیتی نمی دهند. در این میان، گروهی نیز در حال شک و ریب بر می برزند، نمی دانند به آنها پیوندند یا به اینها.

حضرت فرمود: کافی است، برادر همدانی! هان! بهترین شیعیان من، میانه روها و گروه وسط هستند. غلوکنندگان باید به آنها بازگردند و مقصرین به آنان بگریند.

حارث عرض کرد: پدر و مادرم فدایت بسا! ای کاش زنگار را از دلها پیمان می زدودی و ما را در امرمان آگاه تر می ساختی.

حضرت فرمود: «دست نگهدار، گویا امر بر تو هشته شده است، همانا دین خدا با مردان شناخته نمی شود بلکه با نشانه های حق شناخته می شود؛ پس حق را بشناس تا اهلش را بشناسی ای حارث! حق بهترین سخن است و کسی که پیرو حق باشد، مجاهد است، و من با حق به تو خبری می دهم پس به هرکس از دوستان که اطمینان به آنها داری، بازگو کن. هان! به حقیقت من بنده خدا و برادر پیامبرش و اولین یاران حضرتم...» آنگاه حضرت فرمود: تو با هرکس که دوست داری خواهی بود (محشور خواهی شد) و برای تو است آنچه بجای آورده ای. این جمله را سه بار تکرار فرمود. راوی گوید: دیدم حارث را که خوشحال و مسرور از آن مجلس برخاست، و هنگام رفتن می گفت: پس از این دیگر چه ترسی داشته باشم، چه من مرگ را دریابم و چه مرگ به دیدارم بیاید؟

یار علی در جنگ

از اخبار زیادی که سنی و شیعه نقل کرده اند چنین بر می آید که در بسیاری از مواقع، حضرت امیر علیه السلام، از حارث می خواست که ندایش را به سمع مردم

برساند و مردم را در مواقع جنگ، به جهاد فرا خواند.

نصرین مزاحم در کتاب «صفین» گوید: هنگامی که حضرت امیر علیه السلام آماده رفتن به سوی «صفین» بود، حارث را دستور داد که مردم را خبر کند به سوی اردوگاه نخیله بیایند و آماده نبرد شوند. او همچنین گوید: طبق دستور دیگری که حضرت به حارث داده بود، هنگامی که در بین راه به «مدائن» رسیدند، حارث در بین مردم فریاد برآورد: ای اهل مدائن! هرکس می خواهد در رکاب علی «ع» نبرد کند و با دشمنان بجنگد، هنگام نماز عصر علی را دریابد.

در کتاب «غسارات» آمده است: هنگامی که سیف بن عوف غامدی بر «انبار» یورش برد و حشاش بکری را به شهادت رساند، حارث اعور همدانی از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام مأموریت یافت که مردم را دعوت به جهاد کند، او آمد و در بین مردم با صدای بلند گفت: کجا است آن کس که جان خویش را در راه خدا فدا کند و دنیایش را به آخرتش بفروشد. فردا صبح به خواست خداوند در «رحبه» (مرز شام) دیدار بهمرسانید و در این سفر که به جهاد و پیکار با دشمنان می رویم، جز اقرا با ایمان و متعهد را با خود نمی بریم.

مورد اطمینان امام

«ابن طاوس» در «کشف المحجّه» از «کلینی» نقل می کند که علی بن ابراهیم در حدیث طولانی گوید: روزی حضرت امیر علیه السلام، کاتب خود را «ابن ابی رافع» فرا خواند و به او فرمود: ده نفر از افرادی که من به آنان اطمینان دارم، دعوت کن [گویا حضرت، امر مهمی

را با بهترین یارانش می خواست در میان بگذارد و جلسه ای محرمانه با آنها برقرار کند]. ابن ابی رافع گفت: یا امیرالمؤمنین! آنان را برایم نام ببر. حضرت یک یک، آنها را نام برد و از جمله نام حارث بن عبدالله اعور همدانی برد.

وفات حارث اعور

حارث بن عبدالله همدانی، این یار صدیق و باوفای امیرالمؤمنین «علیه السلام» که از جمله فقهای اصحاب نیز بشمار می آید، در سال ۶۵ هجری و در زمان امارت عبدالله بن زبیر در کوفه، از دار دنیا رفت تا علی علیه السلام را در بهترین حال ملاقات کند و با زبان حال به او عرض نماید:

ای که گفتی من بخت برنی جان فدای کلام دلجویت کاش روزی هزار مرتبه من مردمی تابیدی روی روایتی از حارث همدانی

روایتهای جالبی از حارث نقل شده است از جمله سفارشهای ارزنده حضرت امیر «ع» به وی که در نهج البلاغه آمده است. و همچنین روایت زیبایی را «مسعودی» در «مروج الذهب» از حارث نقل کرده که او از پیامبر «ص» درباره قرآن، حدیث بسیار جالبی نقل می کند.

در خصال صدوق آمده است: حارث اعور گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ثلاث بهنّ یکمل المسلم: التفقه فی الدین والتقدیر فی المعیشه والصبر علی النوائب».

سه خصلت است که مسلمان به آنها کامل می شود: شناخت در دین، اندازه گیری در زندگی و صبر بر مصیبت ها. مراجع: رجال کشی - رجال برقی - غزوات - کشف المحجّه - خصال صدوق - اعیان الشیعه - نهج البلاغه.